



بحران جهانی و عوامل آن حسن ماسالی، ۲۶ ژانویه ۲۰۱۵

ما میتوانیم بحران های جهانی را بشرح زیر تقسیم بندی کنیم: ۱- بحران طبیعی و محیط زیست؛ ۲- بحران ناشی از واپسگرائی اقتصادی – اجتماعی- فرهنگی؛ ۳- بحران سیاسی – نظامی – اداری.

البته در دوران های مختلف تاریخی ، "بحران" ناشی از نظام های برده داری، ملوک الطوائفی ، جنگهای قبیله ای، جنگ و جنایت تحت عنوان ترویج دین و مذهب (جنگهای صلیبی- اسلامی ...)، همچنین سیاستهای غارتگرانه استعماری، و سیطره جوئی های نژادپرستانه و فاشیستی، از عوامل مهم بحران جهانی بودند.

نگرشی به تاریخ تحولات سیاسی جهان نشان میدهند که برخی قدرتمداران و گروههای سیاسی- اجتماعی، حتی کوشش بعمل می آوردند که جنایات و سیطره جوئی های سیاسی- نظامی خود را با مبانی "ایدئولوژیکی" یا "مذهبی" توجیه کنند.

برخی محافل نیز به "نژادپرستی" متوسل شدند تا سیطره جوئی های خود را توجیه کنند. پس از شکل گیری افکار و آرمانخواهی های سوسیالیستی، برخی نیروهای اجتماعی کوشش بعمل آوردند تا از طریق استقرار جامعه سوسیالیستی در جهان، بر بحرانها و ناهنجاری ها غلبه کنند، اما نهایتاً ناکام شدند. و تجربیاتی که تاکنون بدست آمده، نشان میدهند که بشریت هنوز موفق نشده است به سیاستهای جنایتکارانه، استعمارگرانه، استثمارگری، و فاشیستی در جهان غلبه کند. چرا؟

زیرا، هنوز بخش بزرگی از جوامع بشری کوشش بعمل می آورند که با توسل به مذاهب گوناگون درد ورنج حاکم در جهان را بعنوان "تقدیر الهی" بپذیرند.



زیرا، بسیاری از راهکارهای آرمانخواهانه با تزویر و ریاکاری باجرا در آمده اند و راهکارهای علمی برای مقابله با ناهنجاری ها و بحران های جهانی با ناکامی مواجه شده اند.

با پیدایش افکار سوسیالیستی، بخشی از روشنفکران و نیروهای اجتماعی جهان در صدد بر آمدند که جوامعی عاری از ستم و تبعیض بوجود بیاورند و با ایجاد "توازن قوا" با غارتگران و ستمگران جهان بمقابله بر خیزند. اما خطاها، انحرافات و فساد ی که در ساختار درونی و مناسبات کشورهای باصطلاح سوسیالیستی روی دادند، موجب گسترش غارت و جنایت در سطح جهان گردید. بعبارت دیگر: سیاستگذاری های برابری طلبانه، دموکراسی خواهانه و صلح دوستی، در جهان با شکست و ناکامی روبرو شده اند و میدان برای یکه تازی غارتگران و جنایتکاران بیش از گذشته هموار گردیده اند.

رهبران اتحاد جماهیر شوروی که ادعای "سوسیالیستی" میکردند، برای گسترش نفوذ خود در جهان، در برخی از کشورهای عقب مانده نظیر صومالی، اتیوپی، یمن جنوبی و افغانستان، با توسل به کودتا، میخواستند که باصطلاح "مناسبات سوسیالیستی" در آن کشورها برقرار سازند و "سوسیالیسم" را در جهان گسترش دهند. در مقابل، کشورهای سرمایه داری غرب نیز با حمایت از جنبش های بنیادگرای اسلامی، از "مذهب و دین" بعنوان "ابزار ایدئولوژیکی" استفاده کردند، اما نهایتاً فاجعه آفریدند. باین ترتیب سیاست بازی های فاجعه آمیز هر دو طرف، موجب گسترش بحران در سطح جهان شد. و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، "نظم نوین سرمایه داری" شکل گرفت و رهبران آن قدرت مطلقه را در جهان بدست گرفتند.

شرایطی که هم اکنون در جهان حکمفرماست، عوامل آنرا باید در ساختار سیاسی- اداری ضد دموکراتیک حاکم در نظام های سرمایه داری جهان برهبری آمریکا - انگلستان- فرانسه، جستجو کرد. بطوریکه تعداد انگشت شماری بیلونر، از طریق "لابی های" خود، سرنوشت آمریکا و جهان را بدست گرفته اند. اکثر قریب باتفاق نمایندگان "کنگره و سنا" بیش از سی الی چهل سال است که کرسی نمایندگی مجلس را



در انحصار خود گرفته اند و از نظر فکری، هنوز در دوران " جنگ سرد " بسر میبرند. تجربیاتی که در اثر ملاقات با برخی از این محافل بدست آورده ام، همچنین پژوهش هائی که در باره عملکرد دولت آمریکا در پنجاه سال گذشته بعمل آورده ام، بمن ثابت میکنند که اکثر قریب باتفاق نمایندگان مجلس و قدرت اجرایی آمریکا فاقد " چشم انداز " و فاقد برنامه دمکراتیک برای سیاستگذاری در جهان هستند. بهمین دلیل فقط با اتخاذ " تاکتیکهای سیاسی و عملیاتی "، زندگی سودجویانه روزمره خود را میگذرانند و بهمین دلیل هر روز در جهان فاجعه می آفرینند، و حتی اکثریت این محافل، قدرت تشخیص اشتباهات خود را ندارند.

البته باید یاد آور شد که نیروهای اعتراض گر، و برابری طلب در جهان متلاشی شده اند، و یا سرخورده، نا امید و پراکنده شده اند، و لذا میدان تاخت و تاز برای نیروهای تجاوز گر و ارتجاعی هموار شده است.

هم اکنون، با توجه به شرایطی که در جهان حاکم است، کشورها و ملل جهان را میتوانیم بطور عمده به دو بخش تقسیم کنیم:

1- قدرتهای سرمایه داری جهان بسرگردگی آمریکا که در آن، ایالات متحده آمریکا، انگلستان، و فرانسه، نیروهای اصلی غارتگر و تجاوزکار در جهان محسوب میشوند. و حکومت دست راستی حاکم در اسرائیل، با حمایت سرمایه داری جهانی، نقش " جاهل منطقه خاورمیانه " را ایفا میکند.

2- کشورهای عقب نگهداشته شده افریقا- آسیا و آمریکای لاتین که مردم آنها با انواع و اقسام جنگ، غارت، فساد، فروپاشی اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی روبرو هستند.

سیاستها و عملکرد قدرتهای بزرگ جهانی (نظم نوین جهانی) را میتوان بشرح زیر توضیح داد: دیکتاتور پروری، دامن زدن به ستیزه جوئی های قومی و مذهبی، دامن زدن به جنگهای داخلی و تروریست پروری، دخالت مستقیم نظامی، غارت منابع اقتصادی، دامن زدن به واپسگرایی فرهنگی و اجتماعی در کشورهای آسیا- افریقا و آمریکای لاتین.



اسناد و مدارک حداقل صد سال اخیر گواهی میدهند که انجام کودتاها، بقدرت رساندن دست نشانندگان امپریالیسم در اکثر کشورهای آفریقا- آسیا - آمریکای لاتین، همچنین، دامن زدن به جنگهای داخلی و سیطره جوئی های مستقیم نظامی، از سیاست های روزمره قدرتهای امپریالیستی در این کشورها بودند که هنوز ادامه دارند. بخش بزرگی از کشورهای آفریقا و آسیا، از مستعمرات انگلستان و فرانسه محسوب می شدند. تا سال 1950، تقریباً تمام حکومتهای کشورهای عربی از دست نشانندگان انگلستان بودند.

شکل گیری جنبش های رهائی بخش در سه قاره، مدتی توازن قوا را بنفع مردم ستمدیده جهان تغییر داد. بطور مثال: استقلال هند برهبری گاندی و نهری، جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران در سال 1949؛ سرنگونی حکومت ملک فاروق در مصر و ملی شدن کانال سوئز توسط جمال عبدالناصر؛ کودتای عبدالکریم قاسم در سال 1958 و بر کناری ملک فیصل و نوری السعید از دست نشاندهندگان انگلستان در عراق، مقاومت مردم قهرمان ویتنام علیه تجاوزگران آمریکا، تشکیل حکومت آلنده در شیلی، استقلال آفریقای جنوبی برهبری ماندلا، استقلال الجزایر برهبری بن بلا و جبهه آزادیبخش الجزایر، استقلال تانزانیا برهبری "نیره ره"، از وقایع مهم سیاسی، در تضعیف قدرتهای استعماری بودند. اما در مقابل، تاسیس حکومت اسرائیل با حمایت همه جانبه انگلستان و آمریکا در سال 1948 صورت گرفت. جنایاتی که موشه دایان، آریل شارون، و نتان یاهودر منطقه مرتکب شدند، بیانگر اینستکه حکومت اسرائیل "قربانیان یهودی در هولوکاست" را نمایندگی نمیکند، بلکه از پایگاههای امپریالیستی - صهیونیستی در منطقه محسوب میشود.

اما، نیروهای استعمار گر به توطئه گری ادامه دادند: در ایران کودتای 28 مرداد 1332 (1953) توسط آمریکا و انگلستان بوقوع پیوست؛ سپس "پیمان نظامی بغداد" را در سال 1955 با مشارکت عراق، رژیم شاه، و ترکیه سازماندهی کردند تا حافظ منافع نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی باشد. پس از کودتای عبدالکریم قاسم، در عراق، "پیمان نظامی بغداد" منحل شد، اما بعداً "پیمان نظامی سنتو" با مشارکت رژیم



شاه، ترکیه و پاکستان، شکل گرفت تا منافع قدرتهای امپریالیستی (بخصوص امریکا و انگلستان) را در خاورمیانه تضمین کنند.

اتحاد جماهیر شوروی، برای گسترش نفوذ خود در افغانستان کودتا کرد. در مقابل، سیاستگذاران نادان آمریکا نظیر "برژینسکی"، که از مشاوران جیمی کارتر بود، همه امکانات سیاسی-مالی-جاسوسی و نظامی آمریکا را بکار بستند تا با همکاری دولت ارتجاعی عربستان سعودی، از اسلامگرائی افراطی و فاشیستی پشتیبانی کنند و با همکاری عناصری نظیر "بن لادن" سازمان تروریستی طالبان و سپس القاعده را در پاکستان، افغانستان، و در آفریقا سازماندهی کردند تا باصطلاح از نفوذ شوروی جلوگیری کنند. در همین ارتباط، رژیم اسلامی-فاشیستی خمینی را در سال 1979، در ایران بقدرت رساندند. و "جورج بوش" که فاقد دانش و درایت سیاسی بود، با فرهنگ "کابوی منشانه" خود، رئیس جمهور آمریکا شد و بمدت هشت سال جنگ ایران-عراق را دامن زد و با همکاری عناصر فاسدی نظیر "رامسفلد"، "چنی"، "بره مر" کشور عراق را بمباران کردند و از طریق نظامی بتصرف خود در آوردند، جنایات بیشماری مرتکب شدند و ستیزه جوئی مذهبی و قومی را در این کشور و منطقه دامن زدند.

هم اکنون نتایج فاجعه بارحمایت از گروههای تروریستی اسلامی را در سطح دنیا مشاهده میکنیم. جنایاتی که تحت نام "ایدئولوژی اسلامی" در کشورهای مختلف جهان، حتی در آمریکا، فرانسه و انگلستان بوقوع می پیوندند، عاملین اصلی آن چه کسانی هستند؟

نقش دولتها و سازمانهای جاسوسی آمریکا، انگلستان، فرانسه و اسرائیل در بوجود آوردن و سازماندهی "اخوان المسلمین"، "حماس"، "فدائیان اسلام"، "القاعده"، "طالبان"، "رژیم خمینی"، "داعیش" چگونه توجیه میشوند؟

آیا گروه های تروریستی اسلامی که هم اکنون در لیبی، سوریه، عراق، صومالی، آفریقای مرکزی، بطور مسلحانه مرتکب جنایت میشوند، از دست پروردگان کشورهای آمریکا، انگلستان و فرانسه نیستند؟



امروز در بخش بزرگی از آفریقا سیاستهای استعماری و غارتگرانه انگلستان و فرانسه با انواع و اقسام ترفندها ادامه دارند. جنگ های قومی و مذهبی در اکثر کشورهای آفریقا جریان دارند و "بهبانه ای برای دخالت های نظامی فرانسه و انگلستان" در این قاره شده اند.

نقش جنایتکارانه و تخریبگرانه بوش (پدر و پسر) ضمن حمله نظامی به عراق و همچنین آتش افروزی آنان در جریان جنگ ایران-عراق؛ همچنین نقش تخریبگرانه و جنایتکارانه " نیکولای سرکوزی " رئیس جمهور سابق فرانسه در لیبی، را میتوان نمونه هائی از " جنایت علیه بشریت " نامید.

استمرار بخشیدن جنگ و خونریزی بین اسرائیل و فلسطین، مخالفت با تشکیل دولت مستقل فلسطین، نمونه دیگری از سیاست بازیهای ریاکارانه آمریکا- انگلستان و فرانسه و محافل دست راستی و ارتجاعی صهیونیستی، برای ایجاد تشنج و بحران در خاورمیانه میباشد.

از ترفندهای جدید قدرتهای بزرگ در " نظم نوین جهانی "، اپوزیسیون سازی و رهبر سازی های کاذب برای به دام انداختن مردم کشورهای سه قاره میباشد. بطوریکه با حيله گری، و با همکاری برخی افراد " مزدور و فرصت طلب "، و با به دام انداختن افراد " ساده لوح " و بی تجربه، کوشش میکنند که عوامل و دست نشانندگان خود را در کشورهای سه قاره بقدرت برسانند. برای اطلاع بیشتر در این باره، رجوع شود به مقاله مجله " نیویورکر "، به تاریخ یازده دسامبر 1978، و همچنین مقاله مجله مزبور، بتاريخ ششم مارس 2006، درباره نقش برخی عناصر در ارتباط با تحولات سیاسی ایران.

دولتهائی که نقش تجاوزکارانه در جهان را برعهده گرفته اند، در سازمان ملل دارای " حق وتو " هستند و از این طریق نیز کوشش میکنند که سیطره جوئی (هژمونی طلبی) خود را به سایر ملل تحمیل کنند. بنابراین ضروری است:



1- مقامهای سیاسی- نظامی- جاسوسی این کشورها که نقش فعالی در تجاوزات نظامی، استقرار دیکتاتوری، و پایمال کردن حقوق دمکراتیک و انسانی مردم کشورهای سه قاره داشته اند، باید به افکار عمومی جهان معرفی شوند، و ضروریست که همه این جنایتکاران در یک دادگاه مستقل بین المللی، بخاطر تروریست پروری و ارتکاب جنایت علیه بشریت؛ همچنین بخاطر جنگ و پایمال کردن منافع مردم بیگناه و محروم کشورهای جهان، محاکمه شوند؛

2- در سازمان ملل باید " حق وتو " از این کشورها سلب شود و همه ملل جهان از تساوی حقوق برخوردار شوند؛

3- تمام کشورهای تجاوزکار و جنگ افروز که کشورهای دیگر را با قدرت نظامی بتصرف خود در آورده اند، باید همه نیروهای خود را از کشورهای آسیا، افریقا و آمریکای لاتین خارج کنند و استقلال کشورها، و حقوق دمکراتیک مردم جهان را محترم بشمارند.

4- ضروری است که جنبش های آزادی بخش و حکومت های دمکرات و استقلال طلب افریقا- آسیا و آمریکای لاتین ، با همکاری نیروهای ترقیخواه کشورهای صنعتی، با برگزاری " کنفرانس همبستگی ملل جهان " با همدیگر هم پیمان شوند، و از مناسبات انساندوستانه، برابری طلبانه، صلح در سطح جهان حکایت بعمل آورند.